

بوش و احمدی نژاد به هم‌دیگر نیاز دارند



گفتگو از: هادی نیلی

گفت‌وگوی اختصاصی دیپلماسی ایرانی با باربارا اسلیون، خبرنگار ارشد آمریکایی در حوزه دیپلماسی و سیاست بین‌المللی

باربارا اسلیون خبرنگار ارشد سابق روزنامه یو.اس.ای.تودی در حوزه دیپلماسی و سیاست بین‌المللی، اسفندماه گذشته برای نهمین بار به تهران آمده بود. او که پیش‌تر برای روزنامه لس‌آنجلس‌تایمز و مجله اکونومیست هم نوشته و می‌نویسد، در حال حاضر از

روزنامه‌اش مرخصی گرفته تا برای موسسه تحقیقاتی صلح آمریکا کار می‌کند. این روزنامه‌نگار، اصالتاً روس است و در سال ۱۹۷۲ میلادی (۱۳۵۱ شمسی) از دانشگاه هاروارد در رشته زبان و ادبیات روسی لیسانس گرفته است.

او به تازگی کتابی درباره رابطه آمریکا و ایران پس از انقلاب اسلامی منتشر کرده با عنوان «دوستان جفاکار، دشمنان وفادار». این کتاب، حاصل ۶ سفر به ایران، مصاحبه با ۳ رییس‌جمهور این کشور و ده‌ها مقام عالی‌رتبه ایرانی و آمریکایی است. آنچه این کتاب خانم اسلیون را از کتاب‌های فراوان دیگری که این سال‌ها درباره ایران و آمریکا نوشته شده متمایز می‌کند، مصاحبه‌های دست‌اولی است که با مقامات و شخصیت‌های مختلف داشته؛ از محمود احمدی‌نژاد، رییس‌جمهور امروز ایران گرفته تا کالین پاول وزیر خارجه سابق آمریکا.

این کتاب، سندهای دیده‌نشده‌ای از بخت‌های برقراری رابطه بین ایران و آمریکا را گرد آورده که احتمالاً مهم‌ترین سند ارائه‌شده در آن، نامه پیشنهادی ایران به آمریکا در سال ۲۰۰۳ برای بهبود رابطه دو کشور است. جزییات این نامه پس از اینکه دولت آمریکا به آن وقعی نگذاشت، به رسانه‌های آمریکا درز کرد اما در این کتاب نسخه ویرایش‌نشده این نامه نیز آمده است. تغییرات ظریفی که در متن این نامه پس از ویرایش‌های نهایی ایجاد شده، نشان می‌دهد در سال ۲۰۰۳، جمهوری اسلامی ایران تا چه حد برای تنش‌زدایی از رابطه خود با آمریکا آماده بوده است.

خاتم اسلیون عصر یکی از روزهای بهاری اسفند ۸۶، یک ساعت از وقتش را با خوش‌حالی و اشتیاق برای ما باز کرد تا - به قول خودش - به سوال‌هایی که در آمریکا بارها به روزنامه‌نگاران پاسخ گفته، در ایران هم پاسخ بدهد. او را یک‌روز پیش از انتخابات مجلس هشتم در هتلی نزدیک به پارک ساعی تهران ملاقات کردیم.

- الان برای چه ایران هستی؟

* در حال حاضر برای موسسه تحقیقاتی صلح آمریکا، یک کار تحقیقی می‌کنم. موضوع پروژه‌ای که دارم برایش تحقیق می‌کنم، ایران و نفوذ روزافزون آن در منطقه است. این که اکنون را برای سفرم انتخاب کرده‌ام، به این خاطر بوده که قصد داشتم شخصاً فضای انتخاباتی ایران را تجربه کنم و بتوانم خودم را در این موقعیت سیاسی قرار دهم و اطلاعاتم را از رقابت‌های سیاسی داخل ایران به‌روز نگه دارم.

- به نظر می‌رسد در دوران کاری‌ات خیلی به ایران توجه داشته‌ای و بر آن متمرکز بوده‌ای.

* نه آن قدرها! مثلاً من ۴ سال در دهه ۸۰ میلادی در قاره پایتخت مصر زندگی کرده‌ام. در طول جنگ ایران و عراق، بارها از مصر به عراق آمدم و برگشتم ولی در دوازده سال گذشته، بر ایران متمرکز شده‌ام.

- از کی توجهات به ایران جلب شد؟

اولین باری که به ایران آمد، سال ۱۹۹۶ بود....

- در بحبوحه انتخاباتی که خاتمی در آن پیروز شد؟

* بله! بله! در آن سفر، من شیفته این مملکت شدم. با مردمی مهربان روبه‌رو شدم. رفتار ایرانی‌ها با آنچه در غرب معرفی می‌شود، کاملاً متفاوت است. به‌همین خاطر من به همه روزنامه‌نگارها توصیه می‌کنم به جاهایی که درباره آن‌ها پیش‌فرض دارند، سفر کنند تا دید واقعی پیدا کنند. ما روزنامه‌نگارها باید ببینیم این کشورها را ببینیم و برای مردمان تعریف کنیم که واقعیت چیست.

چنین سفرهایی همچنین مرا نزد مقامات آمریکایی هم ارزشمندتر کرده است. آن‌ها سراغم می‌آیند و از من می‌پرسند: ایران چه جور جایی است؟! من به منبعی برای آن‌ها تبدیل شده‌ام. همین مرا به یک روزنامه‌نگار مشهور در حوزه سیاسی و بین‌الملل تبدیل کرد.

- کتاب اخیر درباره رابطه ایران و آمریکا را چه‌طور نوشتی؟ چه‌قدر برای آن مطالعه و تحقیق کردی؟

* نوشتن این کتاب دست‌کم ۱۲ سال برای من طول کشید. هرچند در نهایت شش ماه برای نوشتن آن وقت گذاشتم اما تحقیق‌ها و جمع‌آوری اطلاعاتم را حتی شاید بتوان تا دو دهه پیش عقب برد.

- برای کار تحقیقاتی‌ات در ایران با چه محدودیت‌هایی روبه‌رو بوده‌ای؟

* راستش الان که دیگر برای ایرانی‌ها و دولت این کشور شناخته‌شده هستم، کمتر مشکلی برایم پیش می‌آید. تقریباً هیچ مشکلی ندارم. اما آن اوایل کار و به ویژه در دولت خاتمی، همه به روزنامه‌نگارهای خارجی مشکوک بودند و شاید چون از انگ خوردن می‌ترسیدند، به ما سخت‌تر می‌گرفتند. رفته‌رفته که با چهره‌های مطرح و موثر سیاسی در هر دو جناح سیاسی عمده ایران آشنا شدم، اعتمادشان به من جلب شد و موانع از پیش‌پایم برداشته شد. من حالا دوست‌های خوبی هم در میان اصول‌گرا و هم در میان اصلاح‌طلب‌ها دارم.

- در این کتاب اخیرت، با کسانی مصاحبه کرده‌ای که روزنامه‌نگارهای ایرانی هم به‌سختی می‌توانند قراری با آن‌ها بگذارند؛ حتی برای یک گپ ساده که قرار نیست منتشر شود. تو چه‌طور توانستی آنان را به گفت‌وگو متقاعد کنی؟

* من آن‌ها را قانع کردم که مطالعه کافی در حوزه‌ای که دارم در آن کار می‌کنم، داشته‌ام. سابقه رسانه‌ای من هم کمک کرد، اما نه آن‌قدرها. ضمن این که برای کسانی که میل داشتند با آن‌ها حرف بزنم، روشن می‌کردم اگر با من حرف نزنند، جای‌شان در کتابم خالی خواهد بود.

کلا فکر می‌کنم مقام‌های ایرانی حرف‌های زیادی برای گفتن دارند. فقط دنبال گوش مشتاق و البته قابل‌اعتماد می‌گردند. در مصاحبه‌هایم، بارها ضبط صوتم را خاموش کرده‌ام و به خواست مصاحبه‌شونده برای نقل‌کردن آن بخش از حرف‌هایم احترام گذاشته‌ام. این، اعتماد ایجاد می‌کند تا باز هم آن مقام را ببینم. البته نباید انکار کرد که من هم به‌روشنی این را دریافته‌ام که مقام‌های ایرانی، خبرنگارهای خارجی را برای مصاحبه‌هایشان ترجیح می‌دهند؛ شاید به‌ویژه خبرنگارهای آمریکایی را!

- فردا قرار است انتخابات مجلس هشتم برگزار شود که انتخاباتی تعیین‌کننده در عرصه سیاسی ایران خواهد بود. در زمان مانده به این انتخابات، حرف و حدیث‌های فراوانی در داخل ایران درباره حمایت آمریکا از یک جناح یا گروه سیاسی خاص مطرح شده است. تونفش آمریکا در معادلات سیاسی داخلی ایران را چه می‌بینی؟

* رهبران ایران همواره میل داشته‌اند نقشی برای آمریکا در معادلات سیاسی داخلی کشورشان در نظر بگیرند. همیشه از ایرانی‌ها خواسته شده آرمان‌ها و نظرات خود را به رهبران آمریکا نشان دهند. اما من فکر نمی‌کنم آمریکا چنان ذوق و شوقی به مسائل سیاسی داخل ایران - به‌ویژه این انتخابات مجلس - داشته باشد. آن‌ها هیچ میلی به نقش‌بازی کردن در این میان ندارند.

چون از نقطه‌نظر آمریکایی‌ها، «این انتخابات به قدر کافی آزادانه نیست و گزینه‌های کافی برای شما ایرانی‌ها وجود ندارد». آن‌ها حرف خود را به این مستند می‌کنند که حتی برخی از اصلاح‌طلبان نیز رد صلاحیت شده و از نامزدشدن بازمانده‌اند. برخی از آن‌ها کسانی‌اند که پیش‌تر سال‌ها در بدنه نظام ایران و حتی در کابینه دولت بوده‌اند.

البته برای کسانی مثل من، انتخابات و کلا اتفاقات سیاسی داخلی ایران، جذاب و قابل توجه است. به این خاطر که من می‌دانم بین همین نامزدها هم تفاوت‌هایی وجود دارد و این، یک رقابت را می‌سازد.

- خوب؛ اجازه بده از زاویه دیگری به این قضیه نگاه کنیم. رییس‌جمهور ایالات‌متحده در ماه‌های اخیر، بارها در صحبت‌هایش از اصلاح‌طلبان حمایت کرده و آن‌ها را تشویق کرده که برنامه‌های سیاسی خود را ادامه دهند. این حمایت‌های آقای بوش، انگ خیانت را برای اصلاح‌طلبان ایرانی به دنبال داشته است. اکنون به بهانه همین حمایت‌های او، به اصلاح‌طلبان گفته می‌شود «شما به کشور وفادار نیستید و از دشمنان فرمان می‌گیرید». خیلی از اصلاح‌طلبان بارها گفته‌اند «آقای بوش! لطفاً از ما حمایت نکن!» سوال من این است که آقای بوش می‌داند حمایت‌هایش برای اصلاح‌طلبان چه عواقبی دارد یا واقعا صادفانه دارد نظر خود را در حمایت از آن‌ها ابراز می‌کند؟

* آها! گرفتم چه می‌خواهی بگویی. گرفتم! به یک معنا، این حمایت‌های بوش به خاطر «کمپین پیش‌برد دموکراسی Democracy Promotion Campaign» در ایران است. من هم فکر می‌کنم کمپینی، تاثیر بدی در صحنه سیاست داخلی ایران دارد. چون طوری مطرح و دنبال می‌شود که به نظر می‌رسد آمریکا و این کمپین، در پی تغییر حکومت در ایران است.

پس خود به طور کلی، این حمایت‌ها و کمپین‌ها را مایه تاسف می‌دانم. البته یک مسئله را نمی‌توان نادیده گرفت و آن این‌که آقای بوش واقعا میل دارد یک تغییر سیاسی عمده در ایران ببیند. فقط نمی‌داند چه‌طور باید این کار را انجام بدهد!

- تو فکر می‌کنی آقای بوش می‌داند با حمایت‌هایش چه هزینه و تبعاتی برای این نیروهای سیاسی ایجاد می‌کند یا نمی‌داند؟ با توجه به نزدیکی‌ات به مراکز مشاوره‌ای دولت آمریکا، چه فکر می‌کنی؟

* من واقعا مطمئن نیستم که او این تبعات را بداند. ولی من به طور کلی با سیاست‌های خاورمیانه‌ای بوش مشکل دارم. منظورم این است که - همان‌طور که می‌دانی - من مخالف حمله به عراق بودم. معتقدم ایران و آمریکا باید با یکدیگر گفت‌وگو کنند. به نظرم فرصت‌های فراوانی داریم که خاورمیانه را به جایی بهتر از این تبدیل کنیم. با این حال فکر می‌کنم آقای بوش خودش فکر می‌کند دارد کار درست را انجام می‌دهد. خودش فکر می‌کند حتی اگر در کوتاه مدت نظرات او تایید نشود، تاریخ او را تایید خواهد کرد. اما من فکر می‌کنم اگر او واقعا طرفدار دموکراسی است، نباید این کار را بکند.

ولی ایرانی‌ها هم زیادی دچار تئوری‌های توطئه هستند. آن‌ها خیلی نگران مداخله خارجی هستند. من دیروز در جلسه انتخاباتی اصول‌گرایان بودم. آنجا صریحا از ملاقات محمدرضا خاتمی با سفیر آلمان انتقاد می‌کردند. در حالی که این‌گونه تماس‌ها خیلی طبیعی است. به نظرم بهتر است ایرانی‌ها، سیاستمدارهایشان را خودشان انتخاب کنند و کاری هم نداشته باشند که آمریکا چه می‌گوید و در سخن، از چه کسی حمایت می‌کند. این ربطی به آمریکایی‌ها ندارد.

- به نظرت آیا برای آقای بوش اصلا فرقی می‌کند که چه کسی در ایران بر سر کار باشد؟ اصلاح‌طلب‌ها و اصول‌گراها چه فرقی برای او می‌کنند؟

* البته رییس‌جمهور بودن آقای خاتمی با رییس‌جمهور بودن آقای احمدی‌نژاد فرق می‌کند. به نظرم این کاملا روشن است. این به‌ویژه در آینده خیلی فرق می‌کند. مثلا لحن خصمانه که آمریکا به ایران بگوید «محور شرارت» یا ایران، به آمریکا چیز دیگری بگوید، هیچ نتیجه خوبی ندارد. باید از شر این لحن خلاص شویم.

- اما در دوران ریاست‌جمهوری سید محمد خاتمی هم تحریم‌هایی از جانب آمریکا علیه ایران به اجرا گذاشته شده بود. تحریم‌ها، اول از همه بخش خصوصی را ضعیف می‌کند. در حالی که یکی از مهم‌ترین عوامل تقویت‌کننده دموکراسی (چیزی که آمریکا می‌گوید در ایران دنبالش است)، بخش خصوصی قوی است. اگر آمریکا واقعا در پی دموکراسی در ایران است، چرا آن‌زمان هم تحریم‌ها را تجدید کرد تا بخش خصوصی ایران ضعیف‌تر شود؟

* خوب به همین خاطر است که من و خیلی‌های دیگر، با این قبیل تحریم‌ها مخالف‌ایم.

- تو یادداشتی نوشته‌ای با عنوان «چگونه بوش نومحافظه‌کارهای ایران را نجات داد». از عنوانش هم پیداست که یادداشت خیلی جالبی است. فکر می‌کنی بوش و احمدی‌نژاد چه قدر به همدیگر احتیاج دارند و همدیگر را تقویت می‌کنند؟

* این دو رییس‌جمهور، دست‌کم در یک چیز مشترک‌اند: هر دو دوست دارند یک دشمن داشته باشند تا همواره از آن حرف بزنند! هر دو هم فکر می‌کنند خدا به‌شان کمک می‌کند. احمدی‌نژاد، اسرائیل را تهدید می‌کند و بوش هم، ایران را.

البته در عین حال خیلی با هم فرق می‌کنند. احمدی‌نژاد از خانواده‌ای فقیر می‌آید و مرد خودساخته‌ای است ولی بوش از خانواده‌ای قدرتمند می‌آید که هر کسی می‌تواند در آن رییس‌جمهور شود. این به نظرم یک امتیاز برای احمدی‌نژاد است. به هر حال به نظرم این دو نفر، به هم‌دیگر نیاز دارند. با این حال برای بوش مسائل فراوانی وجود دارد که به آن‌ها بپردازد. ایران هم یکی از آن‌هاست. عراق هم از دغدغه‌های آمریکاست؛ این‌که چه‌طور از این در دسر خلاص شویم.

- در نوامبر ۲۰۰۵ با کاندولیزا رایس - وزیر خارجه فعلی دولت بوش - مصاحبه‌ای داشته‌ای و این‌طور که در یادداشت‌های دیگر نوشته‌ای، بارها طرف مشورت همکاران او قرار گرفته‌ای. به نظرت نقش خانم رایس در تصمیم‌گیری درباره ایران چیست؟ نقشی مهارکننده دارد یا آتش‌افروزانه؟

* خب او بر رییس‌جمهور نفوذ دارد و تلاش کرده تغییراتی در رویکرد دولت آمریکا به ایران به وجود بیاورد. البته من در کارکردن با کالین پاول - وزیر خارجه پیشین دولت بوش - خیلی راحت‌تر بودم. با او، پیشرفت‌های بهتری داشتیم. در کتابم هم به این اشاره کرده‌ام که از پاییز ۲۰۰۱ تا تابستان ۲۰۰۳، مذاکراتی بین مقام‌های عالی‌رتبه ایران و آمریکا در اروپا در جریان بود. ولی او نهایتاً جایش را به رایس داد. با این حال رایس امروز هم، آن رایس وزیر دفاع آمریکا نیست. او دارد تلاش می‌کند چیزهایی را عوض کند. رویکرد کلی او در دولت بوش، رویکرد میان‌روتری است. او بین دیک چنی و بوش قرار گرفته است. او به برقراری رابطه با ایران علاقه‌مند است. من واقعا حیف می‌آید که آن مذاکرات ادامه پیدا نکرد. الان که مسئله هسته‌ای ایران بالا گرفته و مسائل پیچیده‌تر شده، کار دشوارتر است.

- تو عضو شورای روابط خارجی آمریکا هستی. این شورا واقعا چه نقشی در سیاست خارجی آمریکا دارد؟

* گروهی از افراد هستند که به سیاست خارجی توجه می‌کنند و روی آن کار می‌کنند. به هر حال برای مطالعات طولانی‌مدت، لازم است که کسی حامی مالی‌ات باشد. برای روزنامه‌نگاری مثل من که در زمینه روابط بین‌الملل کار می‌کند، خیلی مفید است که به چنین جایگاهی برسم. اغلب اعضای این شورا، افراد عالی‌رتبه‌ای هستند که گاه می‌توانیم صحبت‌هایی خارج از گفت‌وگوهای رسمی و اتوکشیده با آن‌ها داشته باشیم؛ گفت‌وگوهایی که واقعا برای من راه‌گشا است. ما گاهی برای این شورا یا برای دولت، گزارش‌های ویژه‌ای آماده می‌کنیم. ولی به طور کلی آن قدر اهمیت ندارد که شاید به نظر برسد. ما کسانی بودیم که هفت سال پیش خیلی جدی به آمریکا پیشنهاد مذاکره با ایران را دادیم ولی نتیجه‌ای نداد.

- فکر می‌کنی الان این گروه بتواند نقشی در برقراری رابطه بین ایران و آمریکا بازی کند؟

* نه. این‌طور فکر نمی‌کنم. البته آینده را نمی‌توان پیش‌بینی کرد. ولی سازمان‌ها و شوراهایی متعددی مانند این در آمریکا هست که می‌توانند نقش ایفا کنند. البته این گروه‌های مشورتی کاملا از دولت مستقل هستند. برخی از این‌ها قبلا به دولت وابسته بوده‌اند. اما به هر حال این روابط بین ایران و آمریکا، باید از جایی آغاز شود.

- در اکتبر ۲۰۰۷ یادداشتی نوشتی با عنوان «مذاکره، نه جنگ: چه‌طور باید با ایران طرف شد؟» الان چه فکر می‌کنی؟ واقعا هنوز هم به نظرت تنها راه طرف‌شدن آمریکا با ایران، مذاکره است؟

* قطعاً همین‌طور است. به نظرم آن‌چه در مذاکره با ایران به دست می‌آید، حتی با جنگ هم محقق نمی‌شود؛ چه برسد به این وضعیت نه جنگ و نه مذاکره.

- باراک اوباما (نامزد حزب دموکرات برای انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا) یکی از برنامه‌های خود در صورت پیروزی خود را مذاکره مستقیم و بی‌پیش‌شرط با ایران اعلام کرده است. این قول اوباما، مناقشه‌برانگیز شده و انتقادهای مکین و حتی وزیر خارجه دولت بریتانیا را برانگیخته است. آیا اوباما واقعا می‌تواند با رییس‌جمهور ایران بی‌پیش‌شرط مذاکره کند یا او از این کار باز می‌ماند؟

* این روزها، روزهای کارزار تبلیغاتی است. حرف‌هایی که تا پیش از نوامبر ۲۰۰۸ زده می‌شود، حرف‌های تبلیغاتی است. نباید روی آن‌ها حساب خاصی باز کرد. با این حال، این تهور اوباما که امکان مذاکره بی‌پیش‌شرط و مستقیم با ایران را بارها مطرح کرده است، می‌تواند نشان‌دهنده تمایل او به نوآوری و آزمودن راه‌های طی‌نشده باشد. ضمن این که توجه داشته باشید او گفته در یکسال اول بعد از انتخابش به عنوان رییس‌جمهور. نکته این است که رییس‌جمهورهای آمریکا در یکسال اول چنان درگیر مسائل روزمره می‌شوند و وقت‌شان صرف رییس‌جمهور شدن می‌شود که فرصتی برای این قبیل اقدامات کلان ندارند.

بعید می‌دانم او (به فرض پیروزی‌اش در انتخابات) در یک‌سال اولش در کاخ سفید، وقت کند که قرار ملاقاتی با رییس‌جمهور ایران هماهنگ کند؛ البته اگر اساساً بخواهد که چنین ملاقاتی را انجام دهد.

- به طور کلی به نظرت سیاست‌خارجی او بامای دموکرات، چه‌قدر با جمهوری‌خواه‌ها و حتی هیلاری کلینتون (دیگر نامزد دموکرات برای انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا) فرق دارد؟

* او بامای، نگاهی آکادمیک‌تر به سیاست‌خارجی دارد و به نظر می‌رسد بیش از هیلاری و مک‌کین، از جنگ دوری می‌کند. او چندان سابقه‌ای در امور سیاسی ندارد که بتوان به‌درستی تشخیص داد که مواضعش دقیقاً چیست اما همین تازه‌وارد بودنش هم می‌تواند یک امتیاز باشد و بتوان گفت او بامای، هنوز چندان درگیری بازی‌هایی نشده که او را از ایده‌های نخبگان و کارشناسان مسائل سیاسی دور کند.

- میزان مشارکت ایرانی‌ها در انتخابات مجلس، چه تاثیری بر سیاست آمریکا در قبال ایران دارد؟

* به نظر من هیچ تاثیری نخواهد داشت. سیاست خارجی آمریکا، چیزی نیست که با میزان مشارکت مردم ایران در انتخابات مجلس کشورشان تعیین شود.

- با CSpan مصاحبه‌ای داشتی درباره نقش لابی حامی اسرائیل و مشخصاً AIPAC در هل‌دادن آمریکا به سمت جنگ با ایران. نقش اسرائیل و لابی‌هایش در بالاگرفتن بحث درباره ماجرای هسته‌ای ایران را چه‌قدر مهم می‌دانی؟

* او، آن تیتیری که به‌اش اشاره کردی (هل‌دادن آمریکا به سمت جنگ با ایران) دقیقاً از حرف‌های من نقل نشده است. آن، تیتیری است که در یوتیوب برای مصاحبه‌ام به کار گرفته شده است. اما یوتیوب روزنامه‌نگار خوبی نیست و تیتیر دقیقی انتخاب نکرده است!

با این حال من هم معتقدم لابی حامی اسرائیل نقش مهمی در تعیین سیاست خارجی آمریکا ایفا می‌کند؛ نقشی غیرقابل‌انکار و گاه غیرقابل‌پیش‌بینی. بی‌شک تهدیدهایی که اسرائیل از جانب ایران احساس می‌کند، خودش را در فشارهای این لابی برای تشویق دولتمردان آمریکایی به انتخاب گزینه نظامی نشان می‌دهد.

گروه‌هایی حامی اسرائیل در آمریکا هستند که لزوماً یهودی نیستند. برخی از آن‌ها، بنیادگرایان مسیحی هستند. آن‌ها مصرانه به دولت آمریکا فشار می‌آورند که منافع اسرائیل را در نظر بگیرند؛ فارغ از این‌که دولت اسرائیل چه رفتاری دارد و از آمریکا چه می‌خواهد. این گروه‌ها، مرتب گزینه نظامی را در چشم دولتمردان آمریکایی پررنگ‌تر می‌کنند. اما عاقبت این‌ها نیستند که تصمیم می‌گیرند.

هادی نیلی

hadinili.blogfa.com

hadinili@gmail.com

منبع: دیپلماسی ایرانی

چهارشنبه ۸ آبان ۱۳۸۷